خراسان بزرگ: سال هفتم، شماره (٢٤)، پاییز ١٣٩٥
Quarterly bulletin of Greater Khorasan: Vol.7, No.24, Fall 2016

بررسی موقعیت جغرافیایی داهه و جایگاه سیاسی، نظامی و اقتصادی پرثوه/پارت در عصر ماد و هخامنشی

حمید کاویانی پویا[۱]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۱۳

شماره صفحات: ۱۴-۱

چکیده

پرثوه در دوران باستان ازجمله ایالاتی است که به سبب موقعیت مهم جغرافیایی و برخی عوامل دیگر، به‌عنوان قومی غالب احیاگر حکومت ایرانیان شدند. بر این اساس پژوهش حاضر بر آن است دریابد که؛ نام این قومِ غالب و ایالت پرثوه، از چه روزگاری در تاریخ نمودار شده و چه منطقه‌ای را تحت پوشش قرار می‌داده است؟ همچنین اینکه آیا می‌توان این ایالت را در حوزه قدرت و قلمرو مادها و هخامنشیان دانست؟ در این صورت ازلحاظ سیاسی-نظامی و حتی اقتصادی چه جایگاه و حتی گستره‌ای را برای این ساتراپی در بین دیگر ایالات ماد و هخامنشی می‌توان قائل بود؟ بدین‌سان با بررسی منابع مادی و غیرمادی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در روزگار ماد پرثوه ابتدا به‌عنوان مرز شرقیِ مادِ بزرگ مطرح‌شده و باقدرت گیری مادها تحت سلطه این حکومت قرار گرفت. همچنین با توجه به اهمیت قوم داهه که در نخستین کتیبه‌های هخامنشی بدان‌ها اشاره‌شده می‌توان گفت؛ قومِ مذکور با استقرار در هم‌جواری ایالت ورکانا موجب پیوند سرزمینی پرثوه با ایالت ورکانا/هیرکانیا شده و در روزگار هخامنشی ادغام و ذیل یک ساتراپی قرار گرفتند؛ بنابراین به دلیل ویژگی جنگاوری پارت‌ها و به سبب قرار گرفتن در مسیر راه‌های مهم تجاری و استراتژیکی هم ازلحاظ نیروی نظامی و هم موقعیت جغرافیایی و اقتصادی پرثوه از جایگاه و موقعیت بسیار مطلوبی برخوردار بوده است به‌گونه‌ای که در زمره مهم‌ترین متحدین مادها و در اکثر موارد در مرتبه سوم از فهرست ساتراپهای هخامنشی قرار داشته است.

واژگان کلیدی: پرثوه، داهه، ورکانا، ماد، هخامنشی

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر، کرمان،ایران Kavyani@uk.ac.ir

۱. مقدمه

اقوامی که در تاریخ با نام پارتی و به‌عنوان ساکنان پرثوه معروف‌اند مردمانی از تیره ایرانی شاخه‌ای از طوایف وابسته به اتحادیه داهه در حدود باختر بودند که پس از سقوط هخامنشیان و با بنیاد قدرت انیرانی سلوکیان به‌تدریج درصدد احیای قدرت و حکومت ایرانی برآمده و به سبب موقعیت مطلوب جغرافیایی و اقلیمی و همچنین هم‌جواری با حکومت نوپای باکتریا (که به‌تازگی از سلوکیان استقلال‌یافته بودند)، توانستند قدرتی را بنیان گذاردند که طولانی ترین مدت حکمرانی در بین حکومت‌های باستان به شمار می‌رود. این کامیابی افزون بر قابلیت‌های اقوام پارتی که نسب خود را به اردشیر دوم هخامنشی (آرساکس/آرساسس:Arsaces) نیز می رساندند (فرای،۱۳۶۸: ۲۹۱؛ Wiesehöfer,2001:132؛ Shahbazi,2016;525)، می‌تواند تحت تأثیر موقعیت منطقه و استقرارگاه این قوم باشد؛ زیرا چنانکه می‌دانیم موقعیت جغرافیایی از دیرباز تاکنون همواره بر قدرت ملی کشورها و به‌تبع آن در امنیت ملی هر کشور تأثیرات فراوانی از خود نشان داده و سبب تحولات گسترده‌ای در طول تاریخ شده است. بر این اساس مسالهٔ اصلی این پژوهش بر این مبناست که؛ ایالت پرثوه ازلحاظ سیاسی-نظامی و حتی اقتصادی چه کارکرد و جایگاهی در بین دیگر ایالات و ساتراپی های ماد و هخامنشی داشته است. البته برای نائل آمدن به پاسخ این پرسش ناگزیر باید به پرسش‌های دیگری پاسخ داد بدین قرار که؛ نام واژهٔ ایالت پرثوه که برای نخستین بار در کتیبه‌های هخامنشی از آن ذکری به میان می‌آید؛ دارای چه بار معنایی است و سابقه حضور قومی که در تاریخ بانام داهه شناخته می‌شود به چه روزگاری برمی‌گردد و استقرار این قوم (داهه) در روزگار ماد و هخامنشی در چه منطقه جغرافیایی قرار داشته است؟ در مقابل این پرسش‌ها فرضیه‌هایی که می‌توان مطرح ساخت این است که؛ ایالت پرثوه به سبب موقعیت استراتژیکی(نزدیکی به باختر و مناطق واقع در حاشیه دریای کاسپین) از اهمیت اقتصادی و به‌تبع آن در سازوکارهای سیاسی دولت‌های باستانی از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. همچنین قرابت نژادی و پیوندهای سببی اقوام داهه با سکاهای جنگاور، موجب قدرت نظامی و جنگاوری آن‌ها در ارتش هخامنشی گردیده بود. پاسخ‌های احتمالی دیگر برای پرسش‌های فرعی نیز بدین قرارند که؛ نام واژه پرثوه به سبب قرابت واژگانی با واژه پارس احتمالاً هم‌معنی با این واژه باشد و با توجه به وجود مناطقی بانام دهستان در شرق دریای کاسپین و در مجاورت ایالت هیرکانیا می‌توان استقرارگاه نخستین قوم داهه را در منطقه‌ای مابین غرب جیحون و شرق دریای کاسپین تصور نمود. بدین‌سان با توسل به متون و منابع تاریخی و باستان‌شناسی و باهدف پاسخگویی به پرسش‌های مذکور برای معین ساختن اهمیت و کارکرد یکی از مهم‌ترین ایالات عصر ماد و هخامنشی، می‌توانیم در این پژوهش به یافته‌هایی چون حدودوثغور جغرافیایی سلسله ماد در شرق، حوزه قدرت و قلمرو مادها و همچنین به چگونگی بهره بری زمامداران هخامنشی از موقعیت ویژه استراتژیکی ایالات مهم مرزی، میزان مشارکت ساکنان این مناطق در امور سیاسی و نظامی و سهم آن‌ها در سیر رخدادهای موجود نائل آییم. امری که با مشخص شدن آن بر زوایای تاریک، اما مهم در تاریخ ماد و هخامنشی و حتی اشکانی روشنی می‌بخشد.

۱،۱. پیشینه پژوهش

درباره منطقه پرثوه، واژه آن و به‌ویژه موقعیت و جایگاه این ایالت در روزگار پیش از اشکانیان هیچ‌گونه پژوهش مدون و جامعی تاکنون صورت نگرفته است، درواقع باوجود اطلاعات جسته‌گریخته‌ای که در پژوهش‌ها درباره این ایالت و اقوام مستقر در آن وجود دارد بیشتر این اطلاعات مربوط به سده چهارم پیش از میلاد و هنگامه قدرت گیری پارتیان (پس از سقوط هخامنشیان) است و سوای پژوهش‌های مربوط به تاریخ اشکانی (همچون: ولسکی، ورستاندیک، دیاکونف) که بدون وارسی جامع اهمیت و جایگاه پرثوه در عصر ماد و هخامنشی و موقعیت جغرافیایی و اقتصادی آن، اشاره‌ای اجمالی به پیشینه پارت‌ها داشته‌اند، حتی مقاله‌ای همچون «حدود خراسان در طول تاریخ» نوشتهٔ کاظم مدیر شانه چی، علی‌رغم عنوان مقاله بیش از یک پاراگراف را به پارت در دوران پیش از بنیاد حکومت اشکانی اختصاص نداده است. بر این اساس پژوهش پیشِ رو با توجه به عدم وجود پژوهشی مشخص و منحصر در این حوزه، به‌گونه‌ای کاملاً نوآورانه با تکیه‌بر منابع و پژوهش‌های مهم و معتبر، به قوم داهه و موقعیت جغرافیایی آن در قلمرو ماد و هخامنشی و به‌ویژه وضعیت اقتصادی و جایگاه نظامی و سیاسی ایالت پرثوه در روزگار ماد و هخامنشی می‌پردازد تا از این طریق پتانسیل اقتصادی و ویژگی نظامی منطقه‌ای همچون پرثوه که در بین ایالات هخامنشی و در کتیبه‌های هخامنشیان در زمره نخستین ساتراپ ها بوده است را دریافته و این امر افزون بر اینکه موجب اطلاع از موقعیت و جایگاه این ساتراپی مهم شرقی ایران می‌گردد از سابقه حضور اقوامی که مدتی پس از سلطه انیران (سلوکیان) توانستند قدرتی ایرانی را در سرزمین‌های هخامنشی برپا دارند، اخبار مبسوطی ارائه داشته و همچنین ویژگی منطقه‌ای و عملکرد ساکنان این منطقه در حوزه نظامی و به‌طورکلی در قلمرو هخامنشی و سازوکارهای سلسله‌های مادی و هخامنشی در مقابل ساتراپهای برجسته و استراتژیک را در برهه‌ای از تاریخ باستانی ایران نمایان می‌سازد.

۲. واژه و قلمرو پارت/پرثوه و قوم داهه

نام پارت که بعدها به خاندان ارشک (پارتی، پهلوی، پهلوانی) داده شد برگرفته از واژه پارسی باستان؛ پارتو، پارتوا یا پرثوه (parΘava) است (Kent,1953:122). ریشه و مفهوم این واژه مورد اختلاف بسیار متضاد زبان‌شناسان است. برخی از این زبان‌شناسان با نظریه ژوستن موافقند؛ این تاریخ‌نگار رومی قرن دوم ق.م می‌نویسد: «پارت‌ها در اصل، تبعیدی‌های سیت ها بوده‌اند و این از نامشان پیداست، چون در زبان سیت، واژه پارت به معنای تبعید است»(Wiesehöfer,2001:130؛

ورستاندیک،۱۳۸۶:۳۳). درحالی‌که برخی پژوهشگران واژه پرثَوَه را مترادف با «پارسوا» و «پارس» و هر سه نام مذکور را به معنی «کنار، مرز» محسوب می‌دارند. بدین‌سان منابع ماهیت واژه پارس (Parsa) و پرسّو (Parsau. مقایسه کنید با parΘav) را به معنای «دنده و پهلو» گزارش می‌دهند. در زبان سنسکریت این واژه به گونه واژه Parsu و در زبان اوستایی Parasu مفاهیم «مرز، دنده، پهلو، کنار و بر» را به ذهن متبادر می‌سازد (دیاکونف، ۱۳۸۳: ۶۷–۶۸ و ۱۵۵؛ قرشی،۱۳۸۰: ۲۲) .[۱] درواقع اگر بدین معنا از واژه پرثَوَ اذعان داشته باشیم باید این موقعیت را نسبت به سرزمین ماد تلقی نماییم زیرا آن‌گونه که استرابو نیز گزارش می‌دهد ماد بزرگ (البته پس از برافتادن حکومت ماد و به‌عنوان یک ساتراپی) از شرق با پارت هم‌مرز بود (استرابو، ۱۳۸۲: ۵۰) و این خود تأکید و تأییدی است بر فرضیه فوق. بدین ترتیب می‌توان این نام‌گذاری را به مادها مربوط و مرتبط سازیم، از طرفی با توجه به اینکه واژه پرثوه در کتیبه‌های داریوش (سده ششم ق م) دیده می شود(kent,1953;DbII:122). می‌توان این نام را نیز در دوران هخامنشی ملاحظه کرد و معنای تبعیدی از واژه پارت را اشتباه و ارتباط آن‌ها را با سکاها و سده چهارم قبل از میلاد منتفی دانست و ناشی از سهو و خطا در گاه‌شماری قلمداد کرد (فن گوتشمید،۱۳۷۳: ۵۵).

همچنین در جای دیگری از متون تاریخی نیز می‌توان به واژه‌ای برخورد که قرابت واژگانی و معنایی بسیاری با واژه پارت و پرثوه (پارتوا) دارد. توضیح اینکه طبق گزارش هردوت نام یکی از شش قبیله مادی و در فهرست طوایف ماد، عنوان «پارتاکنی» (parataceni) دارد (هردوت،۱۳۸۶: ۶۱)که باوجود اینکه برخی پژوهشگران آن‌ها را ساکنین منطقه اصفهان می‌دانند، می‌توان افزون بر مشابهت نام این قبیله با واژه پارت، ازلحاظ معنایی و موقعیت جغرافیایی نیز اشتراکات بسیاری بین آن‌ها و پارت (پرثوه) مشاهده نمود. درواقع به‌گونه‌ای که استرابو گزارش می‌دهد از میان شش قبیله مادی، پارتاکنیان (Partakenian) (پارتاکن ها) را به علت اینکه با پارس‌ها مرز مشترک داشتند، مرزنشین می‌نامیدند (استرابو،۱۳۷۰: ۵۱). دراین‌باره آمده است که واژه پریَ تکانه (paraitakana) که از paraitaka گرفته‌شده به معنای «در امتداد، تنگ، از کنار چیزی گذشتن» است و علت این نام‌گذاری به‌احتمال بسیار بدین دلیل بوده که در مرز ماد و پارس ساکن بوده و به‌عنوان مرزنشینان محسوب می‌گشتند (نیبرگ،۱۳۸۳: ۳۵۵. پورداوود،۱۳۸۰: ۶۵) بنابراین با توجه به معنای این واژه و قلمرو این قوم (در مرز شرقی ماد) می‌توان پارتاکنیان را همان پارت‌ها (ساکنان پرثوه) قلمداد کرد. این در حالی است که حتی دیاکونف که معتقد است این قبیله، قبیله‌ای مادی به شمار رفته و در جهت شرقی ناحیه اصفهانی کنونی سکونت داشته است، عنوان می‌کند که؛ «[پارتاکنیان] نامی است که ریشه آن وضوحا ایرانی می‌باشد و در آسیای میانه هم شنیده‌شده است. ظاهراً پارتاکنیان از دیگر مادها جدا می‌زیستند و گاهی جزو ایشان محسوب نمی گردیدند»(دیاکونف،۱۳۸۳: ۱۴۲). براین اساس تمامی شواهد حاکی از آن است که این قبیله می‌تواند همان پارت‌هایی باشند که سکونت‌گاهشان از آسیای میانه تا دریای کاسپین امتداد داشت و بعدها با نام داهه (احتمالاً دوران پایانی ماد و آغازین هخامنشی) در نزدیکی کاسپین و شرق آن سکونتی باثبات یافتند زیرا چنانکه می دانیم این اقوام بانام‌های گوناگون نیز خوانده می‌شده‌اند که پارتی یا پاری یکی از این نام‌هاست که حتی استرابو اپارنیان (اپرنی های) داهه را بدین نام نیز معرفی می‌کند (نک: استرابو، ۱۳۸۲: ۳۷).

در ادامه بحث و در پی تأیید فرضیه فوق گفتنی است که؛ نخستین اشارات صریح به اتحادیه صحراگردان یعنی داهه (لاتین؛ دهائه) در فهرست ملل کتیبه خشایارشا در تخت جمشید (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲۷۹)[۲] و در یشت سیزدهم (فروردین یشت) آمده است. در این فهرست در پی نام آن‌ها نام گروه «سکایی» (اسکوتیایی) یعنی «سکاهومه ورگه» می‌آید که مسکن آنان اطراف مصب یاکسارتس یا سیردریای کنونی بوده است و ازاین‌رو از آنان گه گاه به نام همسایگان داهه ها یادشده است. (بیوار، ۱۳۷۳: ۱۲۹.) بدین‌سان و با توجه به روایت اسناد؛ داهه‌ها که اتحادیه‌ای از سه قبیله پیسور، کسانتیویی و پارنی بودند (ولسکی،۱۳۸۳: ۳۵)، در مناطق شرقی دریای کاسپین تا آسیای میانه در رفت‌وآمد بوده و اگر بخواهیم تا حدودی سکونتگاه آنان را ترسیم کنیم فرارودان (ماوراءالنهر) اقامتگاه اقوام داهه بود، جایی که با ماساژت‌ها و سایر قبایل کوچ‌نشین و ده‌نشین آسیای میانه ارتباط داشتند؛ اما به‌تدریج– که مشخص نیست در چه روزگاری بوده، در منطقه مابین سیر دریا و آمودریا را برای اسکان انتخاب کرده و در این محل بیشتر رؤیت

گردیدند و تا زمان اسکندر هنوز در این صحاری بودند، اما چند دهه بعد؛ در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، قومی از اقوام داهه با نام پارنی‌ها/پرنی از سایر قبایل داهی مجزا شدند و به سمت مغرب به ناحیۀ خزر مهاجرت کردند[3] و مرکز و مقری را با نام «دهستان» در شرق و جنوب شرقی دریای خزر به وجود آوردند (بیوار،۱۳۷۳: ۱۲۹-۱۳۰؛ frye, 1965: 50).

بدین‌سان در مقابل اختلاف‌نظر درباره مکان دقیق این ایالت پارتی که مشکلاتی نیز برای تشخیص حوزه نفوذ پارت‌ها و قلمرو پرثوه پدید آمده است، باید متذکر گردید که؛ طبق گزارش‌های موجود سه دهستان قابل‌شناسایی است که از ترکمنستان (نزدیک آسااک خاستگاه اشکانیان) تا کران دریای کاسپین پراکنده است. بر این اساس و با پرکندگی و حوزه نفوذ قوم داهه/اپرنی (پارت، پارتاکن) که از یک‌سو با سکاهای ماوراءالنهر هم‌جوار بوده و از سویی دیگر ورکانای باستان را ذیل سلطه خود دارد، لازم به ذکر است که قوم مذکور ایالتی را در شرق و در آسیای میانه بنیاد گذارده و به‌تدریج و با گرایش به مرزهای غربی دهستان دیگری را در جنوب شرق دریای کاسپین (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۸۴) و به‌طور دقیق‌تر در کنار طبرستان و هیرکانیا (طبری،۱۳۷۵: ۴۸۱/۲؛ بلاذری،۱۳۳۷: ۴۷۱) به‌عنوان مرکز قدرت بنا نموده است. دراین‌باره هرتسفلد (باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی) معتقد است این اسارحدون (شاه آشور=۶۷۴ ق م) بود که روسای رانده‌شده طوایف پارت را در «پشتخواره» (خوار و طبرستان) و «وَرکزبرنه» واقع در ورکانه (=گرگان) برمسند قدرت نشاند (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۰۰). بدین ترتیب این قوم همان‌هایی هستند که نام اَپرشهر در خراسان (به مفهوم «شهر بالا» ی هخامنشیان) از آن‌ها نام‌گرفته است (فرای،۱۳۶۸: ۲۹۰) و در زمان استرابو (۶۳ ق م-۲۳ م) در اطراف دریای کاسپین مشاهده گردیده و دارای کنیه اپرنی بوده و در برابر آن‌ها سرزمینی بیابانی قرار داشته است (استرابو، ۱۳۸۲: ۲۷). البته این امر بدین معنا نبود که آن‌ها از منطقه شرقی و خاستگاه خویش (در ماوراءالنهر و آسیای میانه) گسستند بلکه این قوم (پارتوا/ پرثوه) از دورانی بسیار کهن از فرارودان تا ماد و جنوب دریای کاسپین استقرار داشته و درآمد و شد بودند و باوجود تمرکز بر مناطق غربی سیردریا تا سده‌ها بعد این ارتباط با قلمرو و اقوام شرقی حفظ گردید (نک: اُلبریخت،۱۳۹۲: ۲۱-۱۳) و همین آمدوشد و حضور قوم داهه؛ از یک‌سو در شرق سیحون و از سوی دیگر شرق دریای کاسپین موجب شده حتی در دوران هخامنشی و سلوکی، نتوان مرزهای ساتراپی پارت را به‌درستی و دقت مشخص کرد و خود استرابو (سده اول قبل از میلاد) یادآور می‌شود به علت وحشی بودن مردمان مشرق کناره‌های دریای کاسپی (مازندران) فقط می‌توان به تخمین درباره سرزمین آن‌ها نظر داد. بااین‌حال یادآور می‌شود که در غرب سرزمین آن‌ها؛ تا دروازه‌های کاسپین و را گا (ری) و تپیری (تپوری/تپورستان) گسترش دارد (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۶)؛ بنابراین آنچه مسلم است اینکه پرثوه در سوی غربی، هیرکانیا را در قلمرو خویش داشته و اینکه ایالتی با نام دهستان در این منطقه (ورکانا) بنیاد شده بود (Gnoli, 1980: 39-41؛ Daryaee, 2002: 39) که سوای دو مورد شرقی‌تر بود. بدین‌سان نباید وجود سه منطقه با نام دهستان را که بنیادگران آن‌ها داهه ها بوده‌اند ازنظر دور داشته و بعید شمرد.

بدین‌سان ایالت پرثوه در عصر ماد در شرق تا سیر دریا و باختر و در غرب تا کرانه دریای کاسپین (مازندران) گسترده بود و مرکز این قلمرو در غرب با عنوان دهستان در منطقه ورکانا قرار داشته[4] و بدین روی این ایالت مهم نیز در پرثوه ادغام یافته بود. البته این قلمرو و مرزهای پارتی در طول تاریخ، به میزان قابل‌توجهی دچار تغییر شده بودند. به‌طوری‌که پیش از عصر هخامنشی قلمرو پرثوه، به سبب حوزه نفوذ قوم داهه/ پارتاکن در کنار سکاهای آن‌سوی سیردریا و آسیای میانه، دست‌کم تا باختر و خوارزم پیش رفته بود و با این ممالک متمدن هم‌جوار و دارای منافع مشترک بود و در کنار خوارزمیان و سندیها و آریه ها (هراتی‌ها) فدراسیون و اتحادیه‌ای را تشکیل می‌داد (هرودت،۲۲:۱۳۸۰؛ اُلبریخت، ۱۳۹۲: ۱۰-۵). در عصر داریوش اول، این سرزمین از دریای کاسپین تا خراسان قدیم را شامل می‌شد، این در حالی است که در زمان خشایارشا بخشی از هیرکان (مازندران)، آریان و مارجیان ضمیمه پرثوه شدند (ورستاندیک،۳۲:۱۳۸۶). همچنین استرابو نیز با اظهار تردید در قلمرو اصلی این ساتراپی، پارت[5] را از لحاظ جغرافیایی چنین می‌خواند «محل سکونت اشکانیان تا حوالی غرب بلخ و مجاور آری (Arii) بوده است. آنان در بخش شمالی توروس (Tautus) می‌زیسته‌اند». همچنین یادآور می‌شود کارمانیا (کرمان) دارای صحرایی هم‌مرز سرزمین پارت بوده است (یان، ۱۳۹۲: ۴۲۴)

۱,۲. موقعیت سرزمین پارثوا در قلمرو مادها

در پی بررسی اسناد و منابع، کهن‌ترین نام و نشانی که از منطقه پارت در روزگار باستانی می‌توان یافت اسناد آشوری است. درواقع در سالنامه‌های آشوریان از سرزمینی در جنوب دریای خزر به نام پارتوکا (Partoukka) یادشده است (ورستاندیک،۱۴:۱۳۸۶. مشکور،۱۳۷۴: ۱۰۳) که احتمالاً اشاره به ایالتی دارد که در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی با عنوان پرثوه Parθava از آن نام به میان می‌آید؛ اما نخستین بحثی که به هنگام صحبت پیرامون پارت و قلمرو پارثوا می‌توان عنوان داشت بررسی این مساله است که این

ایالت و ساتراپی در روزگار نخستین دولت ایرانی آیا به‌صورت مستقل و مجزا به گذران ایام می‌پرداخته و یا تحت سیطره و در زمرهٔ قلمرو ماد محسوب می‌شده است؟ با بررسی متون و سنگ‌نبشته‌های موجود اطلاعی که از قلمرو شرقی قلمرو ماد حاصل می‌گردد مبتنی بر آن است که پارثوا/ پارت در روزگار «اتحادیه مادهای قوی» جزو قلمرو این سرزمین محسوب می‌گشته است و درواقع بسیاری از ایالاتی که بعدها جزو پارت محسوب گشتند مثل «خوارن وکومیسن» از سرزمین‌های خاص ماد بودند (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۶)؛ بنابراین قلمرو ماد در شمال این اتحادیه، اگر نه کاملاً تا حاشیه دریای کاسپین و تمام مناطق جنوبی این دریا، اما گویا قسمت مهمی از این منطقه و حتی هیرکانیا را دربرمی گرفته است. به‌زعم دیاکونف شاهان آشور کوشیدند حکومت خویش را به خاک پارت که در زمان این اتحادیه ضد آشوری قسمتی از قلمرو ماد بود، بسط دهند (دیاکونوف،۱۳۸۳: ۲۴۳–۲۴۴).

بر اساس کتیبه‌های آشوری مشخص‌شده است که بین ۸۰۲ تا ۷۸۸ پ.م. سپاهیان آشوری (اددمزاری) بیش از شش عملیات نظامی در «سرزمین مادها» یعنی بیشتر در سمت شرق انجام داده‌اند و طبق اطلاعات کتزیاس گویا سمیرامیس به بلخ رسیده است. باوجوداینکه به گفته کتزیاس باید بااحتیاط استناد کرد می توانیم با اطمینان بگوییم که بر مبنای نام‌های مندرج در آرشیو سلطنتی آشور کارگزاران آشوری تا معادن سنگ لاجورد بدخشان (احتمالاً بعداً در پایان قرن هشتم یا آغاز قرن هفتم) پیشرفته‌اند (دیاکونف، ۱۳۸۷: ۱۳۴). در کتیبهٔ آشوری آسارحادون (۶۷۴ ق م)، این شهریار به‌عنوان اولین و آخرین شاه آشور که «خاک مادهای دوردست»(=پارت) را به توبره کشیده (هرتسفلد،۱۳۸۱: ۲۰۰)، در شرح لشکرکشی به خاک ماد، اشاره به سرزمین «پاتوش آری»(Patusharra) در قلمرو ماد می‌کند که در کنار کوه بیکنی (Bikni) و کوه‌های لاپیس لازولی (Lapis-lazuli) واقع‌شده بود مردم این منطقه از آشوری‌ها شکست‌خورده اما از میان آن‌ها، اوپیس (Uppis) از شهر پارتاکو (Partakka)، زاناسا (Zanasana) از شهر پارتوکا (Partukka) و راماته یا (Ramatein) از شهر اورکازابارنا (Urakazabarna) که همگی متعلق به مادها بودند با تسلیم خود به آشوریان بار دیگر به ریاست شهرهای شورشی خود گماشته شدند (Luckenbill,1989: 215). برخی از محققین این شهرها را که در کتیبه آسارحادون به آن‌ها اشاره‌شده، به پارت و هیرکانی نسبت می‌دهند (Cameron,1937: 191). هم‌نظر با کامرون «هرتسفلد» نیز عقیده دارد عنوانی که در کتیبه‌های آشور (سارگن) ذکرشده و به «مادهای دوردست که در آن‌سوی بیکنی زندگی می‌کنند»، صفت دوردست این افراد را از مادهای نواحی همدان متمایز می‌سازد و در اینجا «مادهای دوردست» باید همان پارت‌ها باشند (هرتسفلد،۱۳۸۱: ۱۹۹).

بنابراین با پذیرش احتمال تسلط آشوریان بر پارت‌ها (مادهای دوردست) و یا برخورد با آن‌ها، بسیار محتمل‌تر است که این منطقه را ذیل سلطه مادها که در مناطق شرقی آشوریان می‌زیستند، بدانیم مادهایی که با تشکیل حکومت و قدرت گیری و توسعه قلمرو باید تا آن‌سوی سرزمین پارثوا پیش رفته باشند. بدین روی سوای سنگ‌نبشته‌های آشوری، متون تاریخی نیز همگی بر این نکته که پارثوا قلمرو شرقی حکومت مادها را تشکیل می‌داده و جزو این حکومت نوپای آریایی در دورانی از تاریخ حکومت آن‌ها بوده است، اذعان دارند. به‌طوری‌که به گفته هرودت «کیاکزاربعد از شکست دادن سکاها، هیرکانی و پارت را به ماد ملحق کرد»(دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۲۸)؛ بنابراین دست‌کم در روزگار کیاکزار (هوخشتره) که معمار حقیقی حکومت ماد به شمار می‌رود، ماد توانسته است بر پارثوا سلطه یابد و از این‌رو می‌توان تاریخ تقریبی سلطه ماد بر منطقه پارثوا را به اواخر سده ششم ق. م و به روزگار هوخشتره و تلاش‌های وی پس از سلطه بر آشور معطوف و مربوط داشت، زیرا مادها تنها در زمان هوخشتره وقت و انرژی و نیروی دست زدن به این کار را به دست آورده‌اند (هوار،۱۳۶۳ :۴۶) «و پیش از آن و پس‌ازآن تلاش مهمی در این زمینه از سوی شاهان ماد انجام نپذیرفت» (دیاکونف،۱۳۸۳: ۲۷۲)

از طرف دیگر نام ناحیه بلخ که در سنگ نبشتهٔ بیستون به‌صورت Bāxtriš (صورت نهادیِ مفرد از اسم -Bāxtri) و به‌عنوان یکی از ایالت‌های شاهنشاهی معرفی می‌گردد (kent,1953; 137) واژه‌ای دخیل از زبان مادی است و صورت درست آن در زبان فارسی باستان می‌تواند -Bāxciš باشد (لوکوک،۱۳۸۱:۵۴؛ زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۸۵. به نقل از:Greshevitch,1958: 280) و این امر نیز می‌تواند به گستره قلمرو مادها حتی به آن‌سوی پارثوا اشاره داشته باشد. در تائید بحث مذکور گفتنی است که؛ حتی پس از هردوت مورخینی همچون کتزیاس نیز در گزارش خود «بارکانیا/ ورکانا/هیرکانیا» که در قلمرو پارت واقع بود را جزو قلمرو ماد محسوب می‌دارند (Ctesias,2004: 108). کتزیاس افسانه‌ای را درباره‌ی جنگ بین مادها و ملکه سکا؛ «زرینا» نقل می‌کند که منجر به فتح کشور سکاها و پارت توسط مادها می‌گردد؛ اگر این افسانه مبنای تاریخی داشته باشد می‌توان سلطه ماد بر سرزمین سکاهای آمیرجی (AmirgianSacae) را که قلمروشان در شرق قلمرو پارت بود را متأخر بر سلطه بر سرزمین پارت محسوب داشت. همچنین طبق گزارش‌ها فوتیوس (Artasyras)، ژوستین (Justin) و نیکولای دمشقی –بر اساس کتاب Persica نوشته کتزیاس–

تعدادی از سرزمین‌های شرق ایران همانند هیرکانیا، پارثوا، سکاها و باخترها، بعد از شکست آستیاک و پس از برخوردی بی‌حاصل، اطلاع یافتند که اژدهاک در مقام پدریِ کوروش قرارگرفته و آمی تیس مادر (!) و همسرش گردیده است؛ بنابراین به درخواست خودشان تسلیم آمی تیس و کوروش شدند Ctesias, (Vogelsang,1992: 213؛2004:II.VIII). بدین روی علل اصلی پیوستن این ایالات، بویژه پارثوا به شهریار هخامنشی را باید به تبعیت از زیر سلطه قرار گرفتن مادها محسوب داشت. به‌هرحال حتی اگر احتمالاً مادها نتوانسته باشند باکتریا (بلخ) و خوارزم را تسخیر نمایند اما مناطقی که قبلاً جزو فدراسیون‌های خوارزم و باکتریا بودند یا تحت نفوذ آنها قرار داشتند به بخش‌هایی از امپراتوری ماد ملحق شدند؛ بنابراین می‌توانیم چنین وضعی را در مورد هیرکانیه و پارت در نیمه اول قرن ششم پ.م فرض کنیم (دیاکونف، ۱۳۸۷: ۲۲۰). به‌عبارتی‌دیگر افزون بر اشاره مستقیم منابع مبنی بر تسلط مادها بر قلمرو پارثوا، بر مبنای شواهد موجود؛ سلطه مادها را بر مناطق شرقی پرثوه نیز بعید به نظر نمی‌رسد. در تائید این سخن گفتنی است که طبق گزارش هردوات، به هنگامی که کوروش اختیار ماد را به دست گرفت با ماساژت ها (صحرانوردان آسیای مرکزی) و نیز مردم بلخ، یعنی بخش جنوبی دره علیای سیحون مواجه گردید و این سخن بدین معنی است که مناطق واقع در غربِ سیحون؛ هیرکانیه (دره‌های گرگان و ارتک)، پارتیا (خراسان و دامنه‌های کوپت داغ در ترکمنستان)، هرات (دره تجن-هریرود) بایستی قبلاً متعلق به مادها شده باشد (بنگرید به: دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۲۹). بدین‌سان آنچه از طریق مطالعه سنگ‌نبشته‌ها و متون کهن حاصل می‌گردد؛ پارت در روزگار مادها تحت سلطه مستقیم مادها بوده و «ناحیه مرزی» ماد محسوب می شده است[۶] (همان: ۳۲۸).

باری مرزهای قلمرو ماد در شرق به وضعی بوده که بخشی از سرزمین آینده پارت را نیز ضمیمه خاک ماد می‌ساخته است (همان: ۳۱۲) بنابراین هیرکانیا مسلماً به همراه پارت، محتملا در کنار هرئیوه (هرات) و سغدیانه و به ظن بسیار ضعیف در کنار خوارزم، بخشی از ساتراپ نشین شماره شانزدهم ماد بوده است که از آن در تاریخ هردوت و کتیبه بیستون (به‌عنوان ساتراپهای باج گذار داریوش) نام‌برده شده است (Herodotus,1957:III/117؛ نیز نک: دیاکونف،۱۳۸۳: ۳۲۰). درواقع هردوت عنوان می‌کند که ایالات مختلف بر اساس مالیاتی که می‌بایست به حکومت هخامنشی پرداخت کنند به بیست ساتراپی تقسیم می‌شدند. دراین‌بین طبق گزارش هردوت پارتیان در کنار خوارزمیان و سندیها و آریه ها (هراتی‌ها) ذیل یک ساتراپی (ساتراپی شماره ۱۶ مالیاتی) قرار داشتند (هردوت،۱۳۸۶:۲۲۴). این تقسیم‌بندی ساتراپی ها به دلیل اینکه با فهرست ساتراپهای مذکور در کتیبه‌های هخامنشی همسان نبوده و تطابق ندارد احتمالاً تقسیم‌بندی ایالتی (خشثره) مربوط به دوران ماد باشد؛ زیرا همان‌گونه که هردوت نیز اشاره می دارد پیش از حکومت پارسیان پارت فدراسیون نیرومندی را به همراه ایالات مذکور تشکیل می‌داد که در آن ایالت پارت بسیار نقش مهمی داشت. جالب اینکه در عصر هخامنشی نیز پارت در لشکرکشی‌ها و صف‌بندی‌های نظامی همراه با این ایالات و در کنار باختریان، سکاها و هندیان قرار می‌گیرد و این اتحادیه شرقی که در متون در لشکرکشی‌های هخامنشیان در بیشتر موارد در کنار نیروهای مادی در یک صف و لشکر واحد قرار دارند، می‌تواند نشانگر پیشروی مادها (به هنگام قدرت) در مرزهای شرقی، لااقل بدان سوی مرزهای شرقی پارت و هیرکانیا، باشد.

به‌هرحال این قلمرو با پیروزی کوروش بر مادها، جزو قلمرو هخامنشی گردید. بدین نحو که بنیان‌گذار هخامنشی در سال ۵۵۰ قبل از میلاد، ماد را تسخیر کرد و عناوین رسمی پادشاه ماد را به خود اختصاص داد و در طی دو سال بعد نیز توانست سرزمین‌های قبلی مادها را (پارت، هورکانیان و ...) را تحت استیلای خود درآورد (Walser,1972: 16). سلطه‌ای که به گزارش منابع به دلیل مطیع شدن شهریار ماد، محتملا داوطلبانه صورت پذیرفت.

۳. وضعیت ایالت پارثوا در روزگار نخستین شهریاران هخامنشی

طبق گزارش‌های فوق‌الذکر؛ به روزگار هخامنشی و پس از رویدادهایی که به هنگام لشکرکشی بنیان‌گذار هخامنشیان به مرزهای شرقی سبب نمودارشدن نام پرثوه می‌گردد، متوجه این نکته می‌گردیم که به سبب تابعیت مادی این مناطق، به‌ویژه پارت و هیرکانیا، ایالات مذکور بدون جنگ و یا زدوخوردی طولانی به قدرت جدید و نیرومند هخامنشی پیوستند. درواقع به عقیده هنینگ ((Henning کامیابی‌های پیاپی و آسان کوروش در شرق ایران بیانگر آن است که در آنجا یا کشوری پهناور و یا گروهی از حکومت‌های کوچک (اتحادیه یا فدراسیون شرقی) وجود داشته است. اگر جز این بود پیشرفت کورش زمان بیشتری می‌گرفت (Frye,1993: 41). وابستگی پارت‌ها به حکومت ماد و همچنین اعتبار این ایالت در بین ایالات مادی و هخامنشی به‌گونه‌ای است که به گزارش کتزیاس، پس از سقوط مادها و بنیان دولت هخامنشی، کوروش هخامنشی آخرین شاهنشاه مادی و پدربزرگ خویش آستیاگ که حکومت را به جنگ (به‌زعم برخی روایات به صلح) از او دریافت داشته بود، به هیرکانیا که بخش از سرزمین پرثوه به شمار می‌رفت، روانه کرد و حکومت این منطقه مهم را

بدین شاه مادی سپرد (داندامایف،۱۳۸۱: ۳۸). به‌هرروی پس‌ازاین واقعه البته به‌گونه‌ای برجسته و مهم‌تر نام پرثوه را در رویدادهای پس از مرگ کمبوجیه (۵۲۲ ق م) و روی کار آمدن داریوش مشاهده می‌کنیم. دراین‌باره تا بدان جا که منابع تاریخی و خودِ داریوش در کتیبه بیستون گزارش می‌دهند، ویشتاسپ پدر داریوش در زمان فرمانروایی کوروش و فرزندش کمبوجیه، به‌عنوان خشثره پاون ساتراپی پارثوا و هیرکانیا به شمار می‌رفته است و در همین زمان و با کودتای داریوش و متحدانش بر علیه گئوماتا (بردیای دروغین!!) پارثوه همچون دیگر ایالات علیه این جوان تاج خواه (داریوش) شورید. طبق گزارش‌های موجود ساکنان ماد و پارت و هیرکانی به‌صورت هم‌پیمان به شورش فرورتیش (فرائورت) که خود را خشثریتهٔ دوم از خاندان هوخشتره (کیاکسار) می‌خواند، پیوستند (Diakonoff,1993: 127؛ دیاکونف،۱۳۸۳:۴۰۰). داریوش شاه دراین‌باره (دربند ۹۸-۹۲ از ستون ۲ در کتیبه بیستون) چنین گوید: «پارت وگرگان نسبت به من نافرمان شدند و خود را از آن فرورتیش خواندند. ویشتاسپ پدر من او در پارت بود. اورا مردم رها کردند، نافرمان شدند» (Kent,1953: 122- 124). در حقیقت اهالی پرثوه و هیرکانیا با این توجیه که آستیاگ (واپسین شاه ماد)، کوروش را به‌عنوان فرزند خود پذیرفته، جنگ با بنیان‌گذار هخامنشی را کنار گذاشته و بدو پیوسته بودند (Ctesias,2004: 108/ II.VIII)؛ اما با سرکشی و طغیان شاهزاده‌ای مادی (فرورتیش) نیز خود را مکلف به قیام و سر بازکشیدن از سلطه هخامنشیان دیدند و هرچند سرانجام «ویشتاسپ در ۵۲۱ ق.م.توانست بر پارت ها وهیرکانی هاغلبه یابد»(داندامایف،۱۳۸۱: ۱۶۳) سبب شورشی شدند که قدرت فرورتیش را دوچندان کرده و حتی پس از مرگ وی از پای ننشسته و این قیام را از دید داریوش یکی از بزرگترین و خطرناک‌ترین سرکشی‌ها نمودند (نک: داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۶۲). به‌هرروی داریوش آن‌گونه که خود (در بند ۱ از ستون ۳) می‌گوید توانست این شورش را البته به‌سختی خاموش نماید: «پس‌ازآن من سپاه پارسی را از ری نزد ویشتاسپ فرستادم. پس از آن ویشتاسپ در رأس سپاه قرار گرفت. شهری پتی گربَنَه (Patigrabana) نام در پارت آنجا با نافرمانان جنگ کرد. به خواست اهورامزدا ویشتاسپ آن سپاه نافرمان را بسیار بزد. از ماه گرم پد یک روز گذشته بود. آنگاه جنگ ایشان درگرفت. پس‌ازآن، کشور از آنِ من شد. این است آنچه به‌وسیله من در پارت کرده شد.» (Kent,1953: 123) در این نبرد ۶۵۷۰ تن از شورشیان کشته،۴۱۹۲ تن اسیر شدند و رهبر شورش (که گویا بعد از فرورتیش فرماندهی را در دست داشت و از آن نامی برده نشده) به همراه هشتاد تن دیگر اعدام شدند (داندامایف، ۱۳۸۱:۱۶۳).

نکته مهم اینکه ایالت پارت باوجود قدرت و اهمیتش همواره در کنار دیگر ایالات در منابع مطرح می‌گردد و به‌ویژه با ایالات شرقی ارتباطی تنگاتنگ داشته و به شکل اتحادیه‌ای نیرومند مطرح می گردیده است به‌گونه‌ای که پیش از قدرت گیری هخامنشیان در کنار ایالات خوارزم، هیرکانیا، درنگیان (سارنگیان) و تامانائیان و سکاها و در عصر هخامنشی در کنار ورکانا و گاه سکاها قرار دارد و در زمره یک ساتراپی یا یک سپاه (هنگ نظامی) مطرح می‌گردد؛ اما این امر چیزی از ابهت و اهمیت پارثوا نمی‌کاست و برخلاف برخی پژوهشگران که عنوان می‌کنند بااینکه «ساتراپی پارت و هیرکانی در زمان سیطره‌ی هخامنشیان به‌عنوان نواحی مهم امپراتوری بازسازی شدند ولی هرگز نتوانستند دو ساتراپی تکامل یافته باشند» (Brodersen,2000: 62) گفتنی است که هرچند پرثوه در بیشتر اوقات با ایالات هم‌جوار متحد بوده است اما این امر تنها به سبب اهمیت و موقعیت جغرافیایی خاص این ایالت بوده است و چنانکه ذکر خواهیم کرد در این اتحادیه‌ها همیشه پرثوه مرکزیت و اهمیت کلیدی داشته است. در این راستا هردوت ذکر می‌کند هیرکانیان و تامانیان و پارتیان و زرنگیان و خوارزمیان، قبل از فرمانفرمایی پارسیان، پیمانی منعقد کرده از آب رود «آک»-که ظاهراً تجن/ هریرود باشد- استفاده می‌کردند (هردوت، ۱۳۸۶: ۲۳۱)اما آنچه قابل‌توجه است اینکه؛ این ایالات فقط به‌شرط اتحاد با پارتیان قادر بودند در این امر شرکت کنند زیرا به‌هیچ‌وجه با دره تجن هم‌مرز نبودند (برخلاف چهار گروه دیگر) و محتملا به‌اتفاق پارتیان در اتحادیه‌ی قبیله‌ای واحدی عضویت داشتند(دیاکونف، ۱۳۸۳: ۳۲۹)؛ بنابراین پارت در این اتحادیه وزنه سنگینی به شمار رفته و مرکز ثقل آن به شمار می‌رفته است. از طرفی این اتحادیه و یا فدراسیونی که از پنج سرزمین مذکور تشکیل‌شده بود از زمان الحاق این سرزمین‌ها به پادشاه پارس، به امر پادشاه پارس اداره می‌شد و به‌فرمان شاه پارس در هریک از این گذرگاه‌ها سدی بناکرده بودند (Herodotus, 1957,˝Book III and IV: 143,III.117). بر این اساس اشاره هرودت، مؤید امکان «وجود یک اتحادیه قبیله‌ای یا یک اتحادیه حکومتی ابتدایی می‌باشد که در مشرقِ قلمرو ماد و سپس هخامنشی برقرار بوده است و با تسخیر ماد و تبعیت مادها از پارس‌ها آن اتحادیه نیز به صلح یا به مختصر برخوردی مطیع هخامنشیان گردیده است و چنانکه در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی مشهود است پرثوه از ایالات مهم و معتبر هخامنشی و مستقل از فدراسیون فوق‌الذکر مطرح می‌گردد.

۱,۳. موقعیت و اهمیت سیاسی پرثوه در عصر هخامنشی

ساتراپی پرثَوَ (ParΘava)، در دوران هخامنشی در شمار نخستین ساتراپی ها عنوان‌شده است (kent,1953:DNA: 137 DSe,p;141) و در کنار سرزمین‌های زرنگ ((Zaraka)، هرئیوه ((Haraiva)، خوارزم، (Uvarazmiy) باختر (Baktariš)، سغد (Suguda)، گندارَ (Gadara) و سکا (Saka) از سرزمین‌هایی هستند که «به خواست اهورامزدا داریوش شاه آن‌ها بوده است» (Ibid:117-137-141). هردوت نیز در تاریخ خویش پارت و هیرکانا را به همراه خوارزمیا و سغدیانه ذیل ساتراپی شانزدهم هخامنشی نام می‌برد و بدان گونه که عنوان گردید و با توجه به اینکه در کتیبه بیستون از سرزمین هیرکانیا با عنوان ساتراپی سخنی به میان نمی‌آید، باید متذکر گردیم که پرثَوَ و ورکانا ذیل یک ساتراپی به شمار می‌رفتند و همچنین هم‌پیمانی و در یک جبهه قرار گرفتن این دو ساتراپی در شورش علیه داریوش نیز می‌تواند نشانگر ادغام این دو سرزمین ذیل یک دهیاو (Dahyava) باشد؛ زیرا داریوش ذیل گزارش قیام‌های ساتراپها، از هردوی آن‌ها (پرثوه و ورکانا) به‌عنوان «متحدین» نام می‌برد. همچنین استرابو عنوان می‌کند که هیرکانیه تحت سلطه پارت و در روزگار پارسیان همراه با پارت باج پرداز بود (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۶)؛ بنابراین دست‌کم در روزگار هخامنشی و زمامداری داریوش اول پارت با ایالت همجوارش هیرکانیا، یک ساتراپی را تشکیل می‌داده است (Debevoise,1968: 3-5).

نکته قابل‌ذکر در این مجال اینکه؛ با توجه به نخستین سنگ نبشتهٔ هخامنشیان متوجه می‌گردیم که در کتیبه بیستون (DBi) از پارت در رتبه دوازدهمین ساتراپی و در کنار: زرنگ، خوارزم، هرات و باختر نام به میان می‌آید (Kent,1953:117) و البته این مساله سبب این نمی‌گردد که همانند برخی پژوهشگران تصور کنیم ساتراپ پارت در عهد هخامنشیان اهمیت زیادی نداشته است (ستوده،۱۳۵۰: ۱۱۵)، بلکه این تقسیم‌بندی ارتباطی به اعتبار پرثوه نداشته بلکه داریوش همان تقسیم‌بندی مالیاتی عصر مادی را در نخستین کتیبه خویش رعایت نموده است؛ زیرا چنانکه ملاحظه شد هردوت نیز عنوان می‌کند که در دوران داریوش ساتراپها بر اساس همین تقسیم‌بندی (عصر ماد) به پرداخت مالیات می‌پرداختند.[۷] اما آنچه مهم است اینکه؛ داریوش پس از تثبیت قدرت این تقسیم‌بندی ایالات مادی را کنار گذاشته و تنها در امور مالیاتی آن را مورداستفاده قرارداد و در فرصتی دیگر این فهرست را تغییر داده و بر اساس اهمیت و جایگاه ساتراپی ها آن‌ها را مرتب ساخت[۸]. در فهرست جدید که در سنگ‌نبشته‌های نقش رستم (DNa) و شوش (Dse) مشاهده می‌گردد پارثوا در رتبه سوم و پس از ساتراپهای مهمی چون ماد و خوز (Uja) قرارگرفته است (Kent,1953:137-141) و این می تواند نشان از اعتبار این ساتراپی در نزد شاهنشاه هخامنشی باشد.

بر این اساس و در پی بررسی اهمیت و اعتبار ایالت پرثوه در عصر هخامنشی، نکته قابل‌ملاحظه در اینجا رسیدگی بدین مطلب است که؛ مرکزیت اداری در این ساتراپی در کدام منطقه (پارت یا هیرکانی) برقرار بوده است و خشتره پاون این ساتراپی (شانزدهم) در کدام‌یک از این دو ایالت سکونت داشته است؟ برخی پژوهشگران بر این باورند؛ «هیرکانیا در دورهٔ هخامنشی مرکز اداری ساتراپی پارتیه وهیرکانیه محسوب می‌شده است.» (Vogelsang, 1992: 225) زیرا «با در نظر گرفتن تمامی جزئیات در مورد فرستاده شماره ۲۱ در نقش برجسته پلکان شرقی آپادانا به نظر می‌رسد او همان نماینده هیرکانی باشد.» (Hinz,1969: 110) اما با مطالعه کتیبه بیستون، در بین سخنان داریوش بدین نکته برمی‌خوریم که پدر داریوش به هنگام شورش پارت و هیرکانیا به‌عنوان فرمانده ساتراپِ این دو نواحی در ایالت پرثوَ مستقر بوده است و ازآنجا سپاه را برای سرکوب شورش ساتراپی شانزدهم که به قیام ماد پیوسته بودند، ساماندهی می‌کرد؛ بنابراین پارت که برخلاف هیرکانیا در ذیل ساتراپیهای داریوش (به‌عنوان ۲۳ ساتراپهای هخامنشی) از آن نام به میان می‌آید، می‌تواند به‌عنوان مرکز اداری ساتراپی این دو قلمروِ ادغام‌شده مدنظر قرار گیرد این امر وقتی بیشتر تائید می‌گردد که توجه کنیم داریوش همواره در فهرست ساتراپی ها نام پرثوه را بیان داشته و هیچ‌گاه از هیرکانیا، به‌جز شورشی که در کنار پارت علیه داریوش انجام می‌دهد، در هیچ جای سنگ‌نبشته‌های هخامنشی نامی دیده نمی‌شود (Bivar, 1993:151).

وابستگی پرثوه و هیرکانیا و مرکزیت پرثوه همواره یکسان و متداوم باقی نماند بلکه در روزگار خشایارشا شاهد استقلال و گسست این دو قلمرو از یکدیگر هستیم و سبب این احتمال (استقلال احتمالی ورکانا از پرثوه)، توجه به این مساله است که «از میان ۲۸ نگهبان نقش شده در درب ورودی کاخ صد ستون (ساخته‌شده در روزگار خشایارشا) نیز نقش نگهبان شماره‌ی ۲۵ اشاره به یک فردهیرکانی دارد.» (Hinz,1969:110) که نشان می‌دهد محتملا هیرکانی در زمان خشایارشا ازجمله ساتراپی های تحت تسلط هخامنشیان وساتراپی جداگانه به شمار می‌آمده است (برای اطلاعات دقیق‌تر بنگرید به: کاویانی پویا، داغمه چی،۱۳۹۳: ۱۸۰-۱۷۵) و البته این استقلال زین پس نیز ثابت و پایدار نمانده، بلکه دگرباره ادغام آخری در زمان اسکندر اتفاق افتاد و به گفته آریان (III.8.4) مصادف با هجوم اسکندر هیرکانا با پارثوا در گوشه‌ی جنوب شرقی آن، تشکیل یک ساتراپی داده و اسکندر به سبب اهمیت پارت فراتافرنس (فرادا) را به‌عنوان «ساتراپ پارت» معرفی کرد (Arrian,1954:247). اما اندکی بعد در سال ۳۲۱ ق.م احتمالاً هر دو منطقه را بار دیگر از هم جدا کرده‌اند(شیپمان،۱۳۸۴: ۱۶-

۱۷)؛ زیرا دیودور از پارت‌ها و هیرکانیان چون استان‌های جداگانه‌ای سخن می‌گوید (دیودور سیسیلی،۱۳۸۴: ۱۲۴).

۲,۳. ویژگی نظامی ایالت پرثوه و ساکنان آن

بدان گونه که در منابع مذکور است؛ ورکانا/هیرکانیا باوجود وابستگی به پرثوه، واحدِ نظامیِ مستقلی در بین ساتراپهای هخامنشی به شمار می‌آمده و دراین‌باره مستقل از پارت عمل می کرده است (Cook, 1993: 255).دراین‌بین برعکس هیرکانیایی ها در جدال ایرانیان و یونانیان «مردم پرثوه با سازوبرگ باکتریایی مجهز بودند»(هردوت، ۱۳۸۶: ۳۷۶. توین بی،۱۳۷۹:۱۱۱-۱۱۲). البته این امر از اعتبار نظامی پارت و پارتیان برای هخامنشیان نمی کاست؛ زیرا هم‌جواری اهالی پارت (داهه) با اهالی باختر سبب قرابت‌های فرهنگی و حتی نظامی گردد و همین تشابهات بین دو ساکنان دو قلمرو در سازوکارهای جنگی می‌تواند یکی از دلایل قرار گرفتن آن‌ها دریکی گروه نظامی و با توجه به قدمت و ساختار بنیادین اهالی باکتریا، پرثوه از جنبهٔ نظامی با باختری‌ها ادغام گردیدند. این پیوند و پیوستگی که در امر فرهنگی و حتی منابع اقتصادی مشاهده می‌گردید، حتی سبب گردید که چند سده بعد استرابون، البته با قید احتیاط و درحالی‌که گویی نمی‌خواسته مسئولیت آن را بپذیرد، بنیان گزار سلسله پارتی را باختری (باکتریایی) معرفی نماید که از نزد دیودوتوس گریخته و پارت را به شورش برانگیخته است(استرابو، ۱۳۸۲: ۳۷). اما سوای اشتراک منافع و منابع اقتصادی پرثوه و باختر که به برخی تشابهات فرهنگی و حتی نظامی انجامیده بود، اهالی پرثوه درزمینهٔ های نظامی و جنگاوری بیشتر با سکاها همسو و دارای پیوند بودند؛ زیرا محتمل‌تر از پیوند اهالی داهه با باختریان، قرابت و پیوستگی پارت‌ها و سکاها می‌باشد. این فرضیه با روایت تروگوس/یوستینوس که پارتیان را تبعیدیان اسکیت‌ها می‌دانند مورد تائید است (Wiesehöfer,2001:130). جالب اینکه برخلاف نظر پیشین استرابون نیز این بار با احتمال بیشتری قوم مذکور را از اسکیت‌ها (سیت ها-سکاها) می‌داند با این عنوان که؛ «بخش بزرگ‌تری از سکاها که در کنار دریای کاسپین زندگی می‌کنند دائی‌ها (دهی ها-داهی ها) هستند» و این روایت خود گواه روشنی است بر این امر[۹] (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۲؛ ولسکی،۱۳۸۶: ۶۸ و نیز نک: لوزینسکی، ۱۳۸۰: ۱۸-۱۶).

به‌هرروی از ویژگی‌های بارز اقوام ساکن در شرق کاسپین تا سیحون، هنر جنگاوری و تبحر در نظامی‌گری است که همواره سوار بر اسب در تاخت‌وتاز برای گذران زندگی بودند، به‌گونه‌ای که مورخین غال با به سکاها و اقوام هم‌جوار آنان با عبارت «تمدن اسب» اشاره‌کرده‌اند (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۷). در واقع اینان را می توان با ماساژت ها هم‌نژاد و دارای یک خلق‌وخو دانست زیرا «ماساژت ها نیز غالباً اسب سواره و با کمان و نیزه در ارتباط‌اند و با تبری که ساکار نام دارد مسلح می‌باشند» (هردوت، ج ۱، ۱۳۳۶: ۲۸۶). بدان گونه که پیشتر ذکر شد، پارتیان نیز به سبب پیوندهای سببی و همزیستی با اقوام مذکور و به سبب جبر محیطی که سبب عادات و آداب مشترک می‌گردد[۱۰] (استوتزل، ۱۳۶۸: ۵۱)، از جنبهٔ نظامی و جنگاوری تشابهات بسیاری با قوم سکایی داشتند و بر این اساس است که چند سده بعد مورخ رومی عنوان می‌کند «پارتیان همیشه روی اسب‌هایشان زندگی می‌کنند و جز برای تجارت و گفتگو از آن پایین نمی‌آیند» (نک: ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۵؛ لوزینسکی،۱۳۸۰: ۳۰) و در کمانوری همتای سکاها و برترین مردمان در بهره بری از کمان هستند (پلوتارخ، ۱۳۸۰: ۴۳۵).

باری اهالی پرثوه در حوزه نظامی چنان اعتباری داشتند که می توان گفت ازجمله اقوام معدودی بودند که به سبب آشنایی و شناخت از مهارت جنگی مهاجمان شرقی می‌توانستند در مقابل آن‌ها ایستادگی کنند. پارت‌ها (در کنار هیرکانیا به‌عنوان یک ساتراپی) همواره به‌عنوان مرزداران نیرومندی در مقابل تهاجمات مختلف بوده به‌گونه‌ای که مادها از طریق این ساتراپی در خلال اوایل دوره هخامنشی و حتی قبل از آن با سکاها در بخش‌های شمالی‌تر هیرکانی، تجهیز شده و به نبرد می‌پرداختند (Vogelsang,1992:213). ساکنان پرثوه در عصر هخامنشی در رخدادهای نظامی و ستیزهای درونی و برون‌مرزی تأثیرات برجسته‌ای داشتند. دراین‌بین با توجه به اینکه شخصیتی بارزی همچون ویشتاسپ هخامنشی پدر داریوش خشثره پاون ایالت پارت و ورکانا بوده است و با نظر به این موضوع که طبق کتیبه بیستون؛ شورش پارت یکی از مهم‌ترین قیام‌های صورت گرفته علیه داریوش بود (نک: دانداما‌یف،۱۳۸۶: ۲۹۷؛ Kent,1953: 124- 122). گفتنی است که؛ پارتیان به‌عنوان قدرتی نظامی و دارنده نیروی جنگیِ قابل‌ملاحظه همواره موردنظر قدرت‌ها و حکمرانان و در جنگ‌ها جایگاه ویژه‌ای داشتند. جایگاه ویژه پارتیان به‌گونه‌ای است که آریان (متولد ۹۱ م) به هنگام توصیف لشکریان داریوش و درنبرد با اسکندر، آن‌ها را در کنار سکاها و زمره «عالی‌ترین و قوی‌ترین واحدهای سواره‌نظام» نام می‌برد (آریان،۱۳۸۸: ۱۳۰) که پس از پیروزی اسکندر نیز به هنگ‌های سواران ممتاز مقدونی راه یافتند (آریان،۱۳۸۸: ۲۸۱). همچنین دو سده بعد آمیانوس مارسلینوس (زادهٔ ۳۲۵ یا ۳۳۰) درباره نیروی جنگی پارتیان می نویسد: « سکنه تمام این صفحه (پارت) خشن و جنگجو هستند و به‌قدری به جنگ و ستیز مایل و راغبند که اگر کسی از آن‌ها در جنگ کشته شود سعادتمند به شمار می‌آید و چنانچه به اجل طبیعی

درگذرد او را عاجز و ترسو خوانده و طعن و لعنش می‌نمایند.»(آمیئن مارسلن،۱۳۱۰: ۳۸) و در مورد مادها به‌عنوان قوم هم‌جوار آن‌ها می آورد: «مدی‌ها مردمی هستند بسیار جنگجو و از پارت‌ها گذشته خطرناک‌ترین قوم به شمار می‌آیند، فقط پارت‌ها می‌توانند از عهده آن‌ها برآیند و در مقابل آن‌ها عرض‌اندام کنند»(آمیئن مارسلن،۱۳۱۰: ۳۱).

۳,۳. اوضاع اقتصادی و استراتژیکی پرثوه در دوران ماد و هخامنشی

بدان گونه که هردوت گزارش می‌دهد پارت در شرق با ایالات بسیار متمدنی هم‌جوار و متحد بود، ایالتی چون باختر که طبق کاوش‌های باستان شناسان از نظام آبیاری پیشرفته و نظام اجتماعی پیشرویی برخوردار بوده و بر این اساس حتی برخی پژوهشگران آن را متحد (و نه زیر سلطه مستقیم) هخامنشیان برشمرده‌اند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۱) بنابراین در شرق پیوستگی پارت با ایالات مهم و متمدنی چون خوارزم، سند و هرات چنان مشهود است که دشت پرآبی جزو قلمرو این ایالات محسوب می‌گردید و همه این ایالات تقریباً از یک آبشخور برخوردار بوده و در زمره قلمرو ماد بودند[۱۱] (هرودوت،۱۳۸۰: ۲۲۴) در مرز غربی نیز سرزمین پارت به سبب هم‌جواری با ایالات پیشرفته و مناطق آب خیز و خوش آب و هوایی چون ورکانا که به دلیل ادغام با آن به دریای کاسپین نیز راه می‌یافت از مناطق استراتژیک و مهم اقتصادی به شمار می‌رفت. آمیئن مارسلن (۱۳۱۰: ۳۹) مسافت ایالت پارت را تا دروازه کاسپی (=باب الابواب) از طریق ساحل دریای کاسپین ۱۰۴۰ اِستاد ذکر می‌کند که نشانگر نزدیکی به مناطق مهم استراتژیکی و اقتصادی است. پس نباید بدین سخن استرابو چندان توجه کرد آنجا که می گوید: «سرزمین پارت گذشته از کوچک بودنش، از جنگل‌های انبوه و کوهستانی پوشیده و فقرزده بوده است. به همین علت، پادشاهان آن با شتاب به نقاط مختلف آن سفر می‌کردند زیرا سرزمینشان حتی برای مدتی کوتاه نمی‌توانسته زندگی آنان و ایل و طایفه‌شان را تأمین کند.» (استرابو،۱۳۸۲: ۳۶) زیرا این گفته‌های استرابو آن‌گونه که مشخص است بر پایه درستی استوار نیست زیرا این مورخ دانش خود را نه از طریق مشاهدات بلکه از نوشتارهای مورخانِ پیش از خود اقتباس کرده است. وی درواقع مطالب خود را از مورخان اسکندر که بسیار اغراق‌آمیز نوشته و داستان‌های تخیلی را چاشنی کار خوددارند و سپس از آپولودورس آرتمیتایی و کتاب وی «پارتیکا» (Parthika) (۱۰۰ ق م) گرفته است (نک: استرابو، ۱۳۸۲: ۳۶؛ ویزهوفر،۱۳۹۲: ۴۲۱-۴۲۲)؛ بنابراین این توصیفاتی که از پارت ارائه می‌گردد یا به صحاری خشکی که اسکندر در مسیر شرقی و درگذر از کویرهای آن‌سو بدان برخورده است، مربوط است و یا به‌احتمال بیشتر به لشکرکشی آنتیوخوس سوم (حک ۲۴۱ تا ۱۸۷ پ. م) در شرق منتسب است؛ یعنی زمانی که انتیوخوس سوم برای درگیری با اشک سوم مجبور به عبور از بیابان‌های بین ماد و پارت-از راه مستقیم کویر نمک- شده و به دلیل استراتژی نظامی پارت‌ها (سیاست زمین سوخته) به‌سختی و مشقت فراوان از این صحاری عبور کرد (ولسکی، ۸۵؛Bing,2011:127-130). بدین‌سان همین اخبار از بی‌آبی و خشکی مسیر اسکندر و آنتیوخوس می‌تواند سبب گزارش‌هایی ازاین‌دست توسط استرابو و مرتبط دانستن آن با سرزمین پارت باشد؛ زیرا بدان گونه که برخی متون تاریخی گزارش می‌دهند پارت‌ها در سرزمین برف سکنی دارند و رود «خروآت رِس» (chroatres/choatres) (حاجی سو) که از سایر رودها پر آب‌تر است از این ولایت می‌گذرد (آمیئن مارسلن، ۱۳۱۰: ۳۷).

همچنین در اهمیت پارت همین بس که؛ این ایالت از دیرباز در مسیر راه‌های مهم تجاری قرار داشت که از آسیای میانه تا میانرودان ادامه داشت و ازاین‌رو از ایلات مهم و استراتژیک برای دولت‌ها بود. به‌واقع با توجه به رونق راهی که بعدها با عنوان راه لاجورد و ابریشم معروف شد و ایالت پارت در مسیر این راه‌ها قرار داشته و ازلحاظ منطقه‌ای نقطه مهم تلاقی بین آسیای میانه و فلات ایران محسوب می‌گردید. ایالت پارت از دیرباز از مناطق مهم و پردرآمد محسوب می‌گردید. خانم «جورجینا هرمان» نظریه استفاده از جاده بزرگ شمال شرق ازجمله خراسان را در دوره عبید (Ubaid/ حدوداً ۶۵۰۰ تا ۳۸۰۰ پ.م) مطرح کرد. وی در مورد قدیمی‌ترین تجارت سنگ لاجورد گفته است که تجار در طی دوره عبید و اُروک (سده‌های ۵۳۰۰ و ۴۳۰۰ پ.م) در شمال بین‌النهرین و در دوره‌های جمدت نصر(Jemdet Nasr/پیرامون ۳۰۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م)، سلسله‌های قدیم و آکاد (Akkadian) در جنوب بین‌النهرین از طریق جاده بزرگ خراسان تمامی راه را از شمال و بعدها از جنوب بین‌النهرین به بدخشان در افغانستان، سپس به خراسان (پارت) سفر می‌کردند. استفاده از تمامی جاده خراسان به‌توسط بازرگانان ایلامی الزاماً برای تهیه سنگ لاجورد نبوده بلکه از آن برای حمل‌ونقل و دیگر کالاهای تجاری استفاده می‌کردند (Majidzadeh,1982:61). به‌هرحال در دوران ماد این مسیر تجاری و کاروان‌رو از غرب و پس از گذر از ری به ناحیه باستانی «خوار» که در غرب پارت واقع بوده رسیده و از آنجا از مسیر شهرهای سمنان و دامغان کنونی و پارت به آسیای میانه می‌انجامید (دیاکونوف ۲۵۳۷: ۸۹)؛ به‌عبارت‌دیگر پارت در مسیر حرکت

به‌سوی آسیای میانه و حتی هند و چین قرار داشت و گزارش‌های تاریخی همه حاکی از آنند که بازرگانان و فرمانروایان و مهاجمان این مسیر را- که مطمئناً هموار بوده و بدین منظور تعیین‌شده بود- برای عبور و مرور انتخاب کرده بودند. دراین‌باره اگر در دوران هخامنشی به مسیر حرکت داریوش سوم و اسکندر توجه کنیم دقیقاً با مسیری، مواجه می‌گردیم که بعدها با نام راه ابریشم معروف گردید، درحالی‌که صورت صحیح‌تر این نام بایستی «راه خراسان» قلمداد شود؛ راهی که پیشتر و در دوران ماد و هخامنشی همچنان برپا بود. مسیر حرکت واپسین شهریار هخامنشی و اسکندر از پرسپولیس، اکباتان، ری، (راگا)، جاده هکاتوم پولیس (صد دروازه نزدیک دامغان) عبور می‌کند و سپس اسکندر برای رسیدن به سایر ایالات هخامنشی و در حرکت به‌سوی شرق مسیر پارت و هیرکانیا، مرو، آریه (هرات)، باکتریا را طی می‌کند.(نک: بادیان،۱۳۸۵: ۳۱۵-۳۲۱)[۱۲] بدین‌سان مسیری که پیموده می‌شود دقیقاً از همان ایالاتی است که راه معروف خراسان (ابریشم) از آن گذر می‌کرده است (نک: بولنوا، ۱۳۸۳:۶۶-۶۸). مسعودی مسیر بازگشت اسکندر را از هند نیز (البته با رویکردی افسانه‌ای) این‌چنین بیان می‌دارد: «آنگاه اسـکندر به‌سوی چیـن و تبت رفت و شـاهان آنجا اطاعت او کردند ... از راه بیابان‌های ترک عزیمت خراسان کرد.» (مسعودی،۱۳۷۴: ۲۸۲).

باری پارت از جمله ایالاتی است که شهرهای آن از اهمیت بسزا برخوردار بوده و در مسیر شاهراه‌ها قرار داشته است و از طریق شهرهای آن اجناس ارزشمندی چون فیروزه و مس و دیگر محصولات به شرق راه می‌یافت.(see: Weisgerber, 2008: 69-71؛ Momenzadeh, 2009:18) بنابراین شهرهای پارت نه‌تنها فقیر و تهیدست بلکه بسیار پر رونق و شکوفا بوده و از شهرهای آباد و پویا در تاریخ کهن ایران را شهرهای پارت (خراسان) باید قلمداد کرد. در این بین شهر «نسا» (پارتانیسا) در هجده کیلومتری عشق‌آباد، پایتخت ترکمنستان (محمدی‌فر، ۱۳۸۹: ۶۹)، به‌زعم برخی؛ قدیمی‌ترین محل سکونت پارت‌ها (هرمان، ۱۳۸۷: ۳۴. اینورنیتزی، ۱۳۹۲: ۵۸-۵۷) و در اوستا (وندیداد) به‌عنوان پنجمین کشوری است که اهورامزدا آفریده و در میان مرو و بلخ قرار دارد[۱۳]. این قلمرو جزو سرزمین پارت و از همان ابتدای دوران هخامنشی و پس از فتوحات کوروش (۵۵۰-۵۲۹ ق م) در حوزه قلمرو هخامنشیان قرار گرفت. در کنار پارت مرو نیز که در حوزه تسلط پارت قرار داشت، مورد توجه هخامنشیان و به همراه پرثوه ضمیمه قلمرو هخامنشی بود. در واقع مرو با قدمتی ۲۵۰۰ ساله به‌واسطه پیشرفت در تکنیک‌های آبیاری که شامل ایجاد سدی در ناحیه امروزی سلطان بند (Sultanbend) و کانال‌های آبیاری می‌شد در طول تاریخ با سرعت بسیار زیادی به یک مرکز عمده شهری تبدیل‌شده بود[۱۴] (Masson, 1991: 181) و یکی از مراکز و بخش‌های مهم راه ابریشم در کنار پارت به شمار می رفت.(Bader et al,1993-94: 51) بدین‌سان ایالت پارت در یک موقعیت مهم سوق‌الجیشی و شهرهای بسیار مهمی را در خود و یا کنار خویش داشت. از همین رو بود که هخامنشیان همواره بدین ساتراپی پرداخته و ایالت بسیار مهمی چون ورکانا/هیرکانیا را ذیل این ساتراپی قرار می‌دادند.(نک: کاویانی پویا، داغمه چی،۱۳۹۳: ۱۷۵-۱۷۳)

٤. نتیجه

نام پارت‌ها که با برپایی شاهنشاهی از قدرت‌های سیاسی و فرهنگی در ایران‌زمین بودند، از دیرباز در سنگ‌نبشته‌ها و مکتوبات باستانی مطرح بوده و نام آن‌ها در گزارش‌های موجود با عناوین مختلف (پرثوه/پارتوا/ پارتی یا پاری یا داهه) در منطقهٔ گسترده ای که از یک‌سو فرارودان و آسیای میانه و از سوی دیگر جنوب دریای کاسپین و شرق ایالت ماد را دربرمی گرفت، مشاهده می‌شد و نامی که بدان‌ها داده شد (پارت، پارتاکن) متأثر از هم‌جواری و هم‌مرزی با قوم ماد و پارس بود. بر این اساس پارت‌ها افزون بر نیروی نظامی و هنر جنگاوری خاصی که در آن شهره بودند، به سبب موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای که در آن قرار داشتند، یعنی هم‌جواری و اتحاد با ایالات بسیار متمدنی که از نظام آبیاری پیشرفته و نظام اجتماعی پیشرویی برخوردار بودند، توانستند از جنبهٔ اقتصادی و سیاسی مهم جلوه کرده و بدین دلایل حکومت‌های ایرانی از همان روزگار قدرت گیری درصدد سلطه بر این منطقه و بهره بری از نیروی نظامی و موقعیت مهم پرثوه و پارتیان برآمدند. بر این اساس، طبق اسناد مادی و مکتوب؛ ابتدا مادها در روزگار هوخشتره توانستند بر این منطقه سلطه یابند و پارت و احتمالاً متحدین شرقی و متمدن این ایالت (خوارزم، باختر، آریا) بدین دولت ایرانی پیوستند و سپس با بنیاد دولت هخامنشی، درکنار ایالت مهمی چون هیرکانیا که گاه به ادغام این دو ایالت ذیل یک ساتراپی می‌انجامید، سرزمین پرثوه وزنه سنگین و ساتراپ معتبری در میان ساتراپهای هخامنشی به شمار می‌رفت.

باری ایالت پرثوه با نقش‌آفرینی در حوزه تمدنی ماد و هخامنشی توانست پیشینه مهمی از مشارکت در امور سیاسی و نظامی یافته و بدین‌سان اهالی پرثوه توانستند به‌راحتی پس از برافتادن هخامنشیان در مقابل قدرت نوپا و انیرانی سلوکیان بایستند و حکومتی ایرانی بنیاد گذارند. امری که تنها به سبب موقعیت استراتژیکی و اهمیت اقتصادی این ایالات که از طریق هم‌جواری با ایالات مهم و به سبب قرار گرفتن در مسیر شاهراه‌های

تجاری کسب‌شده بود، محتمل می‌نمود. البته قرابت سببی یا پیوند نسبی کمرنگی که ساکنان پرثوۀ و قوم داهه با سکاها داشتند و بدین گونه آن‌ها را از سازوکارها و شگردهای نظامی این قوم جنگجو برخوردار می‌نمود، دلیل مهم دیگری بود که موجب نگرش مطلوب دولت‌های ماد و هخامنشی به این ایالت و مشارکت آن‌ها در امور سیاسی و به‌ویژه نظامی می‌گشت، زیرا دولت‌های ایرانی با قومی مواجه بودند که روحیۀ جنگاوری سکاها را داشته اما برخلاف سکاها از درجۀ تمدنی و فرهنگی والایی برخوردار بودند و حامل فرهنگ و تمدن ایرانی و همسو با قدرت ماد و هخامنشی به شمار می‌آمدند.

پی‌نوشت

۱- ابن بلخی نیز پارس را منسوب به پهلو می‌داند(نک: ابن بلخی،۱۳۸۵ : ۴).

۱- البته داندامایف این قوم را از اقوام سکایی برمی‌شمرد که به نظر صحیح نیست زیرا آن‌گونه که وی در صفحات بعدی عنوان می‌کند ما بر اساس کتیبه‌ها و متون موجود تنها از سه قوم مختلف سکایی نام می شنویم که دو قوم سکایی با عنوان سکاهای هئومه ورگا و تیگراخود در آسیای میانه و شمال شرقی ایران و یکی از این اقوام با عنوان سکاهای پرادریا در آن‌سوی دریای سیاه (در اروپا) می‌باشند (داندامایف، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۷۹).

۱- طبق گزارش شواهد همینان بودند که در حدود سال ۲۸۱ ق م میلاد در ضمن راه‌پیمایی بر سر راه خویش شهر اسکندریه مرغیان (مرو) و هراکلیه را در آریا (هرات) ویران ساختند (نک: ولسکی، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۰: ۳۱۱).

۱- در برخی متون دهستان را همان منطقه‌ای می‌خوانند که در عهد قدیم؛ پارت یا پارثوا خوانده می‌شد (رک: اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ :۶۶).

۱- این مورخ (۶۳ ق م-۲۳ م) بین پارت به‌عنوان ناحیه‌ای جغرافیایی مطابق با ایالتی از حکومت‌های هخامنشی و سلوکی با پارت در حُکم یک امپراتوری تمایز قائل می‌شود.

۱- حتی پس از براندازی حکومت ماد و در روزگار استرابو نیز طبق گزارش این مورخ ماد بزرگ (به‌عنوان ساتراپی هخامنشی) از شرق با پارت هم‌مرز بوده است (به نقل از یان ویلم، ۱۳۹۲: ۴۲۳).

۱- در واقع گویا مورخ یونانی استان را با حوزه مالیاتی یکی دانسته و مخلوط کرده است و حال‌آنکه داریوش کبیر منظورش تفرقه انداختن بین طوایفی که دارای آداب‌ورسوم واحد بودند، نبوده است و بر این اساس است که در فهرست هردوت نامی از پارس نمی‌بینیم زیرا این ایالت مالیات نمی‌پرداخته است (نک: احتشام، ۲۵۳۵:۱۴۵).

۱- البته گاه نیز همان فهرست پیشین را در برخی سنگ‌نبشته‌های هخامنشی می‌توان مشاهده کرد و احتمالاً می‌توان به دو فهرست سیاسی و مالیاتی در مورد ساتراپهای هخامنشی قائل بود که در سنگ‌نبشته‌ها از هر دوی آن‌ها استفاده می‌شود.

۱- صحیح است چنین عنوان گردد که واژه‌ی سکا و اسکیت خاص دسته‌ای از آریاییان می‌باشد که در جنوب روسیه و شمال فلات ایران می زیستند و به دلیل مجاورت پارت‌ها با سکاها آن‌ها نیز از سوی کاتبان یونانی سکایی دانسته شده‌اند؛ بنابراین هر چند این دو قوم از اقوام آریایی به شمار می‌روند اما در یک طایفه و قوم مشترک نمی‌گنجند (معیری، ۱۳۷۷: ۵۲. نیز بنگرید به: گوتشمید، ۱۳۷۳: ۵۵).

۱- اگر به فرضیه جبر محیطی (دترمینیسم جغرافیایی) معتقد باشیم که اذعان دارد «میان افراد و محیطی که در آن زندگی می‌کنند هماهنگی به چشم می‌خورد و محیط بر رفتار فرد تأثیرگذار است و افراد تحت تأثیر محیط مشترک و ویژگی‌های محیطی یکسان رفتاری مشابه از خود بروز می‌دهند» می‌توان شیوه‌ی زیست سکاها و پارت‌ها و رفتار مشترک آن‌ها را می‌توان به زیستگاه مشترک آن‌ها در شمال فلات ایران منتسب دانست. در مورد این نظریه بنگرید به (استوتزل، ۱۳۶۸: ۵۱-۵۲)

۱- دراین‌باره کتزیاس پارت را مسلماً تحت سلطه امپراتوری ماد قلمداد کرده اما بلخ و سکایه را در روابط با ماد، نیمه متحد و نیمه وابسته می خواند (نک: دیاکونف،۱۳۸۷: ۲۱۴).

۱- خاراکسی در شرح منزلگاه‌ها و کاروانسراهای اشکانی (کتاب چاپارخانه‌های پارتی) که در حدود سال ۷۰ میلادی نوشته است مسیر این جاده را از انطاکیه تا فرات و سپس تا جنوب شرقی یعنی سلوکیه و بعد به‌سوی شمال شرقی تا همدان، ری، نساء و مرو توصیف می‌کند (Daryee 2003:3).

۱-بر اساس اطلاعات وندیداد (که در دوران اشکانی نوشته‌شده است) حدود پارت مرو و بلخ بوده است. (نک: مدیرشانه چی، ۱۳۴۷: ۱۱۵).

۱- ارگ قلعه قدیمی‌ترین سازه‌ای است که تاکنون از مرو گزارش‌شده است و به روزگار هخامنشی (سده ششم پیش از میلاد) بنانهاده شده است. (Herrmann & Kurbansakhatov, 1994: 54).

منابع

۱. آریان. (۱۳۸۸)، لشکرکشی اسکندر، ترجمه محسن خادم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. آمیئن مارسلن. (۱۳۱۰)، جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانوس امپراطور روم، ترجمه محمد صادق اتابکی، تهران: چاپخانه خورشید.
۳. ابن بلخی. (۱۳۸۵)، فارسنامه،تصحیح گای لسترنج و نیکسون، تهران: اساطیر.
۴. احتشام، م. (۲۵۳۵).ایران در زمان هخامنشیان، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۵. استرابو. (۱۳۷۰). جغرافیای استرابو، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.
۶. استوتزل، ژ.(۱۳۶۸). روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
۷. اعتمادالسلطنه، م.(۱۳۶۳). تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

۸. اُلبریخت(کراکو)م.(۱۳۹۲).« فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمعیت کوچگر و یکجانشین»، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، گردآوری؛ یوزف ویزهوفر، ترجمه هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: نشر فرزان روز.

۹. اینورنیتزی(تورینو) آ. (۱۳۹۲).«نِسا در دوره اشکانی: پرتوهای تازه در پژوهش»، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، گردآوری؛ یوزف ویزهوفر، ترجمه هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: نشر فرزان روز.

۱۰. بادیان.(۱۳۸۵).«اسکندر در ایران» تاریخ ایران در دوره هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران:نشر جامی.

۱۱. بلاذری ، ا. (۱۳۳۷). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.

۱۲. بولنوا، لوس. (۱۳۸۳)،راه ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۱۳. بیوار،ا.د.ه. (۱۳۷۳).«تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان» تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان،ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

۱۴. پلوتارخ.(۱۳۸۰). یونانیان و ایرانیان، ترجمه احمد کسروی، تهران: نشرجامی.

۱۵. پورداود، ابراهیم. (۱۳۸۰). میهن، فرهنگ ایران باستان، تهران: انتشارات اساطیر.

۱۶. توین بی، آ.(۱۳۷۹).جغرافیای اداری هخامنشیان،ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: نشربنیاد موقوفات دکتر افشار.

۱۷. داندامایف، م.آ. (۱۳۸۱). تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه خشایار بهاری، تهران: نشر کارنگ.

۱۸. دوما، م و دیگران.(۱۳۷۸). تاریخ صنعت و اختراع؛ ترجه عبداله ارگانی، تهران: امیر کبیر.

۱۹. دیاکونف،ا.م.(۱۳۸۳). تاریخ ماد،ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۰. دیاکونف،ا.م.(۱۳۸۷).«ماد» تاریخ ایران دوره ماد،از مجموعه تاریخ کمبریج، به سرپرستی ایلیا گرشویچ،ترجمه بهرام شالگونی، تهران: نشر جامی،.

۲۱. دیودور سیسیلی.(۱۳۸۴). ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ترجمه ی حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. تهران: انتشارات جامی.

۲۲. ستوده، ح.(۱۳۵۰).قلمرو شاهنشاهی هخامنشی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۶،(ش ۳۳-۳۴). ۷۲-۱۲۶.

۲۳. شیپمان، ک.(۱۳۸۴). مبانی تاریخ پارتیان،ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشرفرزان روز.

۲۴. طبری، م. (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

۲۵. فرای، ر.ن. (۱۳۷۳). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۶. فن گوتشمید، آ. (۱۳۷۳).تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات ققنوس.

۲۷. قرشی. ا.(۱۳۸۰).ایران نامک،نگرشی نو به تاریخ و نام ایران، هرمس،تهران.

۲۸. کاویانی پویا، ح؛ داغمه چی، م.(۱۳۹۳). «*تحولات تاریخی و جایگاه استراتژیکی، نظامی و اقتصادی هیرکانیا در عصر هخامنشی* »، نشریه تاریخ اسلام و ایران دوره جدید ،(شماره ۲۳) . ۱۹۲-۱۷.

۲۹. کریستن سن، آ.(۱۳۷۰).ایران در زمان ساسانیان،ترجمه رشید یاسمی ، دنیای کتاب، تهران

۳۰. کلمان، ه.(۱۳۶۳).ایران و تمدن ایرانی،ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

۳۱. لوزینسکی، ب. ف. (۱۳۸۰).خاستگاه پارت‌ها، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: نشر پژوهنده.

۳۲. لوکوک، پ.(۱۳۸۱). کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: نشر و پژوهش فرزان روز.

۳۳. مجید زاده،ی. (۱۳۷۶). تاریخ و تمدن بین‌النهرین،ج اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۴. محمدی‌فر، ی. (۱۳۸۹). باستان‌شناسی و هنر اشکانی. چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.

۳۵. مدیرشانه چی، ک. (۱۳۴۷). «*حدود خراسان در طول تاریخ*»، فصلنامه دانشکده الهیات و معارف مشهد ،(شماره ۱)، ۱۱۲-۱۵۲.

۳۶. مسعودی؛ ا.(۱۳۷۴).مروج الذهب، جلد اول ؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۳۷. مشکور، محمد. ج.(۱۳۷۴). پارتیان یا پهلویان قدیم « تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان» ، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

۳۸. معیری، ه.(۱۳۷۷). باختر به روایت تاریخ، تهران: نشرپژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳۹. نیبرگ،س.(۱۳۸۳). دین‌های ایران باستان،ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۴۰. هرتسفلد، ا.(۱۳۸۱). ایران در شرق باستان، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴۱. هردوت. (۱۳۳۶).تاریخ هردوت، ج ۱، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.

۴۲. هردوت. (۱۳۸۶). تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.

۴۳. هرمان،ج. (۱۳۸۷۹). تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان. ترجمهٔ مهرداد وحدتی. چاپ دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۴۴. ورستاندیک، آ.(۱۳۸۶). تاریخ امپراتوری اشکانیان، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: انتشارات جامی.

۴۵. یان، و. د.(۱۳۹۲). «آنچه استرابو درباره سرزمین پارت و اشکانیان نوشته است»، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن(مجموعه

مقالات)، گردآوری یوزف ویسهوفر، ترجمه هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: نشر فرزان روز.

46. Arrian.(1954).″Anabasis Alexanri, Books I-IV, ″translation by E.Iliff Robson, Goberyas and Gdtas, willian Heinemann LTD, Cambridge Mussachusetts, London; Harvard university press.
47. Bader et al,(1993-94) "The Northern Periphery of the Merv oasis from the Achaemenid Period to the Mongol Conquest".Silk road Art and Archaeology(3).
48. Bing. D.(2011)." Antiochus III", Encyclopaedia Iranica,Vol. II, Fasc. 2, pp. 125-135, available online at http://www.iranicaonline.org/articles/arsacids-i.
49. Bivar,A.D.H.(1993).″the political history of Iran under the Arsacids, ″ the Cambridge history of Iran,vol.3(!),(ed) Ehsan Yarshater, London; Cambridge university.
50. Cook,J.M.(1993)."the rise of the Achaemenids and establishment of their empire, ″ the Cambridge history of Iran,vol.2,(ed)Ilya Gershevitch, London; Cambridge university.
51. Daryaee, T. (2002). Sahrestaniha-i Eranshahr: A Middle Persian text on late antique geography, epic, and history: with parallel English and Persian translation/ [edited and translated by] Touraj Daryaee. California: Mazda Publishers.
52. Daryee, T.(2003). “the persain Gulf trade in late antiquity” Journal of world History 1, retrieved 02 Mar.2015 http:// elibrary.bigchalk.com
53. Frye. R.N.(1993). ″The Heritage of Persia, ″ California: Mazda publishers,Costa Mesa.
54. Gnoli, G.(1980).Zoroaster’s Time and Homeland: A study on the Origin of Masdeism and Related Problems, Naples: Instituto Universitario Orientalio.
55. Herodotus.(1957).″Book III and IV, ″ translation by A.D.Godley, William Heinemann Ltd, Cambridge Mussachusetts, London: Harvard university press.
56. Herrmann, G & Kurbansakhatov. K, (1994). the International Merv Project Preliminary Report on the Second Season 1993, Iran, Vol. 32, pp. 53-75.
57. Imanpour, M. T.(2003-2002).“The Medes and Persians: Were the Persians ever Ruled by the Medes?, Nāme-ye Irā n-e Bā stān (The International Journal of Ancient Iranian Studies).
58. Kent.(1953). Old Persian, grammar, texts, lexicon, American Oriental Society, New Haven.
59. Majidzadeh,Y(1982), Lapis lazuli and the Great Khorasan Road, Paleorien,Vol;8, Number;1.
60. Masson. V. M. (1991). Merv, the Soul of Kings, in World History, Iran, Vol. 29, pp. 181-183
61. Momenzadeh, et al.(2009). Metallic resources of iran, mind in ancient tims, A brief review.
62. Shahbazi, A. Sh.(2012).” ARSACIDS i. Origins,” Encyclopaedia Iranica, II/5, p. 525, available online at http://www.iranicaonline.org/articles/arsacids-i.
63. Vogelsang,W.(1992).″The rise and organization of the Achaemenid empire the eastern Iranian evidence″,in Studies in the history of the ancient near east,(ed) M.H.Weippert,vol.III, New York: E.J.Brill,Leiden,.
64. Hinz,W.(1969).″Altiranische funde und forschungen, ″ Berlin: Walter de Gruyter & Co.
65. Weisgerber, G.(2008). Decorative stones in the ancient orient (Lapis lazuli turquoise, aga,carneole).
66. Wiesehöfer, J.(2001). *ANCIENT PERSIA from 550 BC to 650*, AD,Translated By: Azizeh Azodi, London & Newyork:.I.B.Tauris Publishers,